

بررسی معنی‌شناختی واژه نفاق در نهج‌البلاغه با تکیه بر محور همنشینی و جانشینی

ناصر قره خانی* / رضا اسکندری** / محمد طاهری***

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۱۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۰۳

چکیده

واژه «نفاق» یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم نهج‌البلاغه است که در پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی و بر پایه مبانی علم معناشناسی، مورد واکاوی قرار گرفته است. امام علی (علیه السلام) با بهره‌گیری از معارف الهی، کوشیده‌اند تا با بیانی بلیغ، تصویری تأثیرگذار از این مفهوم و مصادیق آن در ذهن مخاطب ترسیم نمایند. این تحقیق با دورویکرد در زمانی و هم‌زمانی، سیر تحول معنایی واژه نفاق را از عصر جاهلی تا صدر اسلام مطالعه می‌کند. یافته‌های در زمانی نشان می‌دهد که مفهوم نفاق از معنای اولیه خود در دوره جاهلیت، یعنی «سوراخ موش صحرائی»، در گفتمان اسلامی دچار تطور معنایی شده و بر مفهوم «دورویی» و «تظاهر به ایمان در عین کفر باطنی» استقرار یافته است. در تحلیل هم‌زمانی مبتنی بر نهج‌البلاغه، این واژه در روابط معنایی گوناگونی قرار می‌گیرد. از منظر شمول معنایی، نفاق زیرمجموعه مفهوم «کفر» است. در حوزه همنشینی، به‌ویژه در خطبه‌های ۱۷۵ و ۱۸۵، شبکه‌ای منسجم از واژگان در کنار آن به کار رفته‌اند. در محور جانشینی نیز کلماتی چون «مداهنه»، «مخادعه»، «مکر»، «حیله» و «کذب»، به شرط تضمن معنای دورویی، جایگزین نفاق می‌شوند. این گستردگی روابط معنایی، از ترادف تا همنشینی، از ویژگی‌های برجسته نهج‌البلاغه است که با حداکثر تصویرسازی، خطرات یک مفهوم آسیب‌زا را تبیین می‌کند.

کلید واژه

نهج‌البلاغه، نفاق، منافق، تحول معنایی، همنشینی و جانشینی.

*. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه بوعلی سینا (نویسنده مسئول) gharekhani@basu.ac.ir

** . دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه بوعلی سینا،

eskandari5803@gmail.com

mtaheri@basu.ac.ir

***. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه بوعلی سینا،

۱. مقدمه

جامعیت، تنوع محتوا و واژگان و مفاهیم در نهج البلاغه، از ویژگی‌هایی است که سطح این کتاب را تعالی بخشیده و شروح فراوان از ادوار گذشته تا حال نشان می‌دهد که دریای بیکران معارف این کتاب تمام شدنی نیست. در سالیان اخیر بررسی محتوای نهج البلاغه از منظر علم زبان‌شناسی و به‌ویژه معنی‌شناسی رونق بیشتری یافته. یکی از راه‌های دستیابی به معنای دقیق و پی‌بردن به مقصود اصلی گوینده بهره‌مندی از علم معنی‌شناسی است. این نگاه به طور خاص در یک متن دینی مانند نهج البلاغه به دلیل اهمیت پیام و نقش آن در تأمین سعادت بشری و شناخت روابط اجتماعی جوامع مختلف و مسائل موجود در آن اهمیتی مضاعف می‌یابد.

از جمله کلمات پرسامد در نهج البلاغه واژه نفاق است که به جهت برخورداری از ابعاد دینی و اجتماعی هم در قرآن کریم و هم در نهج البلاغه به تفصیل از آن سخن به میان آمده است. تبیین معنای اصلی هر واژه پرکاربرد در متنی مانند نهج البلاغه و شرح ارتباطات مفهومی بین واژگان سبب می‌شود تا ما بتوانیم درک درستی از معانی مورد نظر نویسنده یا گوینده به دست آوریم و به مقصود نهایی وی با بهره‌مندی از ارتباطات واژگانی واقف شویم.

از جمله مباحث مهم در معنی‌شناسی بررسی کلمه از منظر تحول معنایی، شمول معنایی و همنشینی و جانشینی معنایی است. بررسی واژه نفاق در این مقولات، این امکان را برای مخاطب فراهم می‌سازد تا ابعاد مفاهیم واژه و ارتباط آن با مفاهیم واژگان دیگر را در نهج البلاغه بهتر درک نماید؛ از این رو با استفاده از این روش علمی، مقصود امام علیه السلام برای معرفی صاحبان نفاق و خطرات آنان بیش از پیش در ادراک مخاطبان روشن می‌شود.

این پژوهش در نظر دارد تا با پرداختن به معنی‌شناسی واژه نفاق و مشتقات آن ضمن ارائه دقیق معنای کلمات از جنبه‌های معنی‌شناسی به بررسی آن بپردازد؛ بنابر این تحقیق پیش رو پاسخگوی سؤالات زیر خواهد بود:

۱- تحول معنایی واژه «نفاق» از دوره جاهلیت تا ظهور اسلام چگونه بوده و چه عواملی در این تحول نقش داشته‌اند؟

۲- با توجه به روش‌های تحلیل ارتباط معنایی در سطح واژه، چه کلماتی از منظر مترادف و شمول معنایی، بسامد نفاق را در بردارند؟

۳- امام علی علیه السلام چگونه با بهره‌گیری از تکنیک‌های زبانی همنشینی و جانشینی، مفهوم

نفاق را به صورت مؤثر به مخاطب منتقل کرده است؟

هدف نهایی این پژوهش، درک بهتر میزان استفاده از واژگان همنشین و جانشین برای افاده معنای نفاق در نهج البلاغه و تبیین بلاغت کلامی حضرت امیر در راستای تأثیرگذاری بیشتر مفهوم اصلی بر ذهن مخاطب است. در جهت نیل به این هدف و پاسخ به سؤالات یاد شده، این پژوهش با رویکردی تحلیلی-توصیفی و با بهره‌گیری از دانش معناشناسی، به بررسی واژه "نفاق" در دو بخش در زمانی (تاریخی) و هم‌زمانی می‌پردازد. در بخش در زمانی، سیر تغییر و تحول معنای "نفاق" از دوران جاهلیت تا پس از ظهور اسلام بررسی شده و با ذکر مثال‌هایی از هر دو دوره، دگرگونی‌های معنایی آن روشن می‌شود. به همین منظور، معانی این واژه در فرهنگ‌های لغت معتبر کهن استخراج شده و به تفصیل بیان می‌گردد. همچنین در بخش هم‌زمانی به بررسی روابط معنایی واژه نفاق در سطح واژگان از جمله هم‌معنایی، شمول معنایی، همنشینی و جانشینی معنایی (در دو محور افقی و عمودی) می‌پردازیم و با ارائه شواهد متعدد، نحوه بهره‌گیری از این امکانات زبانی را تبیین می‌نماییم. قابل تذکر است که در تدوین مقاله حاضر از ترجمه فارسی نهج البلاغه به همت محمد دشتی (۱۳۷۹) استفاده شده است.

۲- پیشینه تحقیق

از گذشته‌های دور شروح فراوانی برای نهج البلاغه نگاشته شده است؛ از جمله شرح ابن ابی الحدید، شرح قطب الدین راوندی و صدها شروح دیگر؛ اما نکته حائز اهمیت آن است که از سال‌های نه چندان دور کتاب‌ها، پایان‌نامه‌ها و مقالات فراوان به این مهم اختصاص یافته و مخصوصاً در ادوار اخیر، بررسی ابعاد نهج البلاغه از دیدگاه زبان‌شناسی و شاخه‌های آن رو به فزونی نهاده است. تحقیقات معنی‌شناسی بر محتوا و واژگان نهج البلاغه و متون دینی نیز جایگاه ویژه‌ای دارد که به دلیل ارتباط با موضوع پژوهش حاضر به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

- حسین هاشم نژاد و زهرا علیمرادی (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان معناشناسی فرا زمانی نفاق

در قرآن با تأکید بر نسبت همنشینی، معنا و مفهوم واژه نفاق را با توجه به محور همنشینی بررسی می‌کنند تا با دقت نظر بر واژگانی که در شبکه معنایی این واژه در آیات، به جهان‌بینی قرآن نسبت به نفاق و ویژگی‌های منافق در حوزه کفر و ایمان برسد.

- انسیه خزعلی و میترا اکبری (۱۳۹۵) در مقاله نشانه شناسی واژگانی نفاق در قرآن کریم (مطالعه موردی سوره منافقون)، برآند تا توضیح دهند که روابط معنایی واژگان اصلی و فرعی و واژگان انتهایی و تحکمی آیات به خوبی نشانه‌های برجسته و منحصر به فرد نفاق را به نمایش می‌گذارد و در نهایت تأکید می‌کنند که نشانه‌های نفاق، با وجود بسامد فراوان واژگان دال بر نشانه‌های برونی، دلالت‌های چندگانه این واژگان بر نشانه‌های درونی موجب تقویت ترسیم لایه‌های پنهان رفتار منافقان شده است.

- محمد میرزایی (۱۳۹۰) در مقاله مفهوم شناسی نفاق، انواع و مراتب آن از منظر قرآن، تلاش کرده است تا با تقسیم نفاق به اولیه و ثانویه، به بیان امکان مهار و برخورد صحیح با مراتب نفاق و منافقان بپردازد. وی در این مقاله در پی اثبات لایه‌های متعدد نفاق با الهام از آیات قرآنی است.

- مهران اسماعیلی (۱۴۰۰) در مقاله خود با عنوان معنانشناسی تاریخی نفاق در قرآن، نسبت نفاق با دورویی، پنهان کاری و انفاق، نسبت یکی از مشتقات واژه نفاق، نفاق و انفاق را به لحاظ معنانشناسی در قرآن مورد بررسی و تحلیل قرار داده است.

- زهرا مستأجران و دیگران (۱۴۰۲) در مقاله‌ای با عنوان عوامل مؤثر در شکل‌گیری حبّ و بغض منافقان اعتقادی از منظر قرآن کریم، با بررسی گفتمان قرآن درباره منافقان، به بررسی عوامل مؤثر در سوگیری حبّ و بغض آنها و بازتاب آن در عمل و اندیشه‌هایشان همت گماشته‌اند و سپس جلوه‌های دنیاپرستی و هواپرستی را در ذیل عوامل مؤثر بیرونی و درونی از نگاه قرآن مورد تحلیل قرار داده‌اند.

- مریم عارفی (۱۴۰۱) در مقاله خود با عنوان بررسی و تحلیل واژه نفاق از دیدگاه و کلام امام علی علیه السلام تلاش کرده تا نحوه برخورد امام علی علیه السلام با منافقان را متناسب با شرایط نقد و تحلیل کند. وی بیان می‌کند که امام علیه السلام با راهکارهایی چون بصیرت‌افزایی و مناظره، مانع از نفوذ منافقان در جامعه و فراگیر شدن رذیله نفاق گردیده است.

چنانکه ملاحظه می‌شود هیچ یک از مقالات یادشده از جنبه‌های معنی‌شناسی به تحلیل واژه نفاق در نهج البلاغه نپرداخته؛ لذا پژوهش حاضر از جهت ابتکاری در تحلیل و بررسی واژه مذکور براساس تحول در زمانی و هم‌زمانی و بررسی روابط معنایی در سطح واژه طبق قاعده شمول معنایی، ترادف، همنشینی و جانشینی، موضوعی جدید است که می‌تواند برای محققان و دست‌آوردان نهج البلاغه قابل استفاده باشد.

۳- بررسی واژه نفاق در لغت‌نامه‌های قدیم

در بررسی ریشه واژه نفاق، یکی از منابع حائز اهمیت، لغت‌نامه‌ها می‌باشد. فرهنگ‌های قدیمی شکل‌های مختلف کاربرد واژگان را در دوره‌های مختلف، در میان قبایل و طوایف، بلاد گوناگون، محاوره‌ها و تأثیر و تأثر از زبان‌های دیگر در بردارد؛ از این جهت مراجعه به آنها برای تبیین اصل و مشتقات واژگان امری ضروری است. تحقیق حاضر برای دست یافتن به سیر تحول واژه نفاق، از جهت اصل و مشتقات، بررسی دقیق و مفصل را در فرهنگ‌های قدیمی، معجم‌های لفظی و موضوعی و معجم‌های قرآنی در پیش گرفته است.

نَفَقَت الدَّابَّةُ تَنْفُقُ نَفُوقًا: أي ماتت یعنی چارپا مُرد (فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ۵/۱۷۸). نَفَقَ السَّعْرُ يَنْفُقُ نَفَاقًا: إذا كثر مشتروه یعنی قیمت بالا رفت؛ آن هنگام که مشتری زیاد شد. (همانجا) النفقه: خرجی و هزینه زندگی برای خودت و خانواده ات (همانجا) التَّفَقُّ: سرب في الأرض له مخلص إلى مكان یعنی کانال یا تونلی در زمین که به مکانی دیگر راه گریز دارد. التَّنَافِقُ: موضع یرفقه الیربوع في جحره سوراخی که موش صحرائی در لانه خود (جداگانه) تعبیه می‌کند تا بگریزد (همان: ۵/۱۷۹). در جمهرة اللغة ابن دُرید نیز چنین آمده: التَّفَقُّ: السَّرْبُ في الأرض: تونل و سوراخی در زمین و کذا فُسِّرَ في التنزيل في قوله جَلَّ ثَنَاؤُهُ: (نَفَقًا في الأرض أَوْ سُلْمًا في السماء) (انعام/۳۵) در قرآن کریم آیه ۳۵ انعام نیز بر این اساس به کار رفته: سوراخی در زمین یا نردبانی در آسمان. سُمِّيَ نَافِقًا الیربوع من هذا لأنه يَنْفُقُ فيه، أي يدخل فيه: وجه تسمیه نفاقاً برای موش صحرائی نیز به همین خاطر است؛ زیرا (در موقع لزوم) وارد آن می‌شود و در ادامه می‌گوید: و منه اشتقاق المُنَافِقِ لخروجه عن الدين، و الاسم التَّفَاقِ یعنی کلمه منافق نیز از همین واژه مشتق شده؛ زیرا او از دین خارج می‌شود. نفاق به معنی دورویی نیز از همین کلمه است. البته نَفَقَ الطَّعَامُ به معنی کسادی در بازار و اتمام خوراک است. وأنفق ماله یعنی مال خود را تلف کرد (ابن دُرید، ۱۹۸۸م: ۲/۹۶۷). مفهومی که ازهری از کلمه التَّفَقُّ به معنی سوراخی که موش صحرائی در زمین تعبیه می‌کند تا در موقع لزوم برای گریز از آن استفاده نماید، مشابه همان مطلبی است که در کتابهای العین و جمهرة اللغة آمده است؛ البته با کمی توضیح بیشتر. او می‌گوید: إنما سُمِّيَ منافقاً لأنه نافق كالیربوع، و هو دخوله نفاقاً. منافق را از آن حیث منافق گویند که مثل موش صحرائی راه گریزی برای خود فراهم می‌کند و می‌افزاید: هكذا يفعل المنافق، يدخل في الإسلام ثم يخرج منه من غير الوجه الذي دخل فيه.



یعنی مشابه این کار را منافق انجام می‌دهد. یعنی وارد دین اسلام می‌شود؛ اما از مسیر دیگر از آن خارج می‌گردد (زهری، ۱۴۲۱ق: ۱۵۶/۹). وی از قول لحياني آورده: النَّفِقُ: السريع الانقطاع من كل شيء به معنی سریع الانقطاع از هر چیزی و سیر نَفِقٌ یعنی حرکت همراه با گسیختگی و نفق الجرحُ: یعنی زخم باز شد(همان: ۱۵۷).

أَرْضٌ مِّنْفَاقٌ: كثيرة النَّفَقِ منظور زمینی که منفذ و سوراخهای زیادی دارد. النَّافِقُ: المَصْفَرُّ وَجْهُهُ دُعْرًا یعنی کسی که از شدت ترس چهره اش به زردی گراییده. النَّفَاقُ: الكُفْرُ و الخِلافُ معنی نفاق، کفر و مخالفت است. أَنْفَقَ الْقَوْمُ: دَهَبَتْ أَرْوَاهُمْ و أموالهم: اندوخته و دارایی‌های قوم تمام شد (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق: ۴۴۵/۵). گفته میشود: رجلٌ مِّنْفَاقٌ، أي كثير النَّفَقَةِ: مردی که هزینه و خرج زندگی اش زیاد است(جوهری، ۱۳۷۶ق: ۱۵۶۰/۴)

۴- سابقه کاربرد نفاق و مشتقات آن در متون جاهلی

بر اساس تصریح علما و لغت شناسانی مثل جلال الدین سیوطی واژه نفاق از کلماتی است که در دورویی و ظاهرنامایی در جاهلیت کاربرد نداشته. سیوطی بر آن است: منافق اسمی است که بعد از ظهور اسلام پدید آمده و به جماعتی اطلاق می‌شود که در باطن چیزی دارند؛ اما در ظاهر آن را اظهار نمی‌کنند(سیوطی، ۱۳۲۵ ق: ۱/۱۷۶)؛ از این جهت نمونه‌های شعری دوره جاهلی بر مفاهیمی غیر از دورویی اطلاق دارند:

-علقمة الفحل در شعری اینگونه آورده است:

فَلَا تَزِيدُهُ فِي مَشِيهِ نَفِقٌ وَلَا الرَّفِيفُ دُوَيْنَ الشَّدِّ مَسْوُومٌ

(الأعلم الشنتمری، ۲۰۰۱م: ۱۲۶)

-شتاب این شترمرغ در حرکتش، نکتازی سریع نیست و سبک سیری او اندکی کمتر از اوج سرعتش، خسته اش نمی‌سازد.

آنچنان که در لسان العرب آمده نَفِقٌ به معنای حرکت سریع و پیوسته است(ابن منظور ۱۴۱۴ق: ۳۵۸/۱۰).

زُهیر بن ابی سلمی گوید:

أَبِيْتُ فَلَا أَهْجُو الصَّدِيقَ وَمَنْ يَبِعُ بَعْرَضِ أَبِيهِ فِي الْمَعَاشِرِ يُنْفِقُ

(زهیر بن ابی سلمی، ۱۹۸۸م: ۷۱)

-هرگز چنان نبوده که دوستی را هجو کرده و ناسزا گویم و آنکه آبروی پدر خویش را به ثمن بخشی به فروش گذارد، خویشتن را در معرض شماتت مردمان قرار می دهد.

یُنْفِقُ در اینجا یعنی آبروی خود را در معرض ملامت قرار می دهد (زبیدی، ۱۴۱۴: ق: ۱۳/۴۶۵)
عبدالله الیشکری نیز آورده:

كَمْ مِنْ بَخِيلٍ لَوْ رَأَى مَنْ بَعْدَهُ جَذْلَانُ يُنْفِقُ مَالَهُ لَمْ يَبْخَلِ

(ابن میمون و طریفی، ۱۹۹۹م: ۸۵/۹)

چه بسا بخیلی که اگر می دانست فردی بعد از او شادمانه اموالش را می بخشد هرگز بخل نمی ورزید.

آنچنان که ملاحظه می شود معنای یُنْفِقُ در این بیت یعنی بذل و بخشش می کند. در سوره بقره و در آیه ۲۶۴ نیز به همین معنی آمده است.

۵- تأثیر اسلام در تحول معنایی واژگان

ظهور دین اسلام تأثیرات فراوانی در ابعاد حیات مسلمانان به جا گذاشت. این ابعاد شامل فرهنگ، اجتماع، علم، سیاست، ادبیات و لغت و... می باشد. در موضوعات علمی دانش‌هایی مقل: تفسیر و حدیث و فقه پدیدار شد و حتی علوم تازه‌ای به جهت ارتباط با ملل دیگر نیز مثل: فلک، ریاضیات، طبیعیات، کیمیا (شیمی) و منطق و فلسفه و عقاید دینی آشکار گشت. این توسعه در ادبیات و شعر و لغت نیز نمایان شد و در حوزه لغت، دایره تغییر و تحول واژگان و گستره مفاهیم نیز رشد زاید الوصفی پیدا کرد. این تأثیر و تحول را می توان در موارد زیر بیان کرد: از جمله:

الف- تغییر معانی واژگان از مفاهیم قدیم به معانی جدید، در ارتباط با مباحث سیاسی و عبادی و اداری و جنگ و علوم و فنون که شاید بتوان گفت هزاران واژه را شامل می شود از جمله:

- کُفْر و کافر که اعراب قبل از اسلام از این واژه مفهوم پوشش را به کار می بردند که بعد از اسلام به انکار باری تعالی و مبانی دینی تغییر معنی یافته است.

- نفاق و منافق که پیش از اسلام به سوراخ موش صحرايي اطلاق می شده؛ اما بعد از اسلام به شخصی اطلاق گردیده که به ظاهر اسلام را قبول کرده اما در باطن انکار.

ب- در تحول واژگانی، برخی از واژگان نیز بودند که در دوره‌ی جاهلیت کاربرد داشتند؛ اما بعد از اسلام کاربرد آنها لغو شد؛ دلیل آن هم این بود که از جهت فرهنگی، اجتماعی و حتی فردی

زمینه‌ای وجود نداشت تا آن واژه‌ها مجدداً استفاده شود. به عنوان مثال: واژه‌ی "مربع" یک چهارم غنیمتی بود که در دوره‌ی جاهلیت به رئیس قبیله تعلق می‌گرفت یا واژه‌ی "إتاوة" رشوه و خراج و با هر چیزی بود که به اکراه و اجبار از کسی گرفته می‌شد و طبیعتاً این امر بعد از اسلام لغو گردیده است. (نادری، ۱۴۳۰ق: ۱۴۵-۱۴۹)

بدین سبب می‌توان ادعا کرد که واژه‌ی نفاق از دوره‌ی جاهلیت تا پس از ظهور دین اسلام تحول معنایی پیدا کرده و مفهوم دینی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی مهمی را که همان دورویی و دوزبانی است، پیدا نموده است.

۶- روابط مفهومی در سطح واژه

می‌دانیم که هر واحد یک نظام، بر حسب تقابلیش با سایر واحدهای آن نظام ارزش می‌یابد. همین امر که هر واژه‌ای در یک حوزه در کنار واژه‌های مجاورش از ویژگی خاصی برخوردار است، ویژگی مفهومی آن واژه را معلوم می‌کند؛ زیرا این ویژگی از مرزبندی مفهوم این واژه نسبت به مفهوم واژه‌های نزدیکش نشئت داشته است.

ترتیب^۱ بر این باور است که مرزبندی متقابل واژه‌های مورد بررسی، تنها امکان برای تعیین ارزش آنها در یک نظام است. به گفته‌ی او، واژه‌ها را نباید به صورت منفرد و در میان زمین و هوا بررسی کرد، بلکه باید به رابطه معنایی هر واژه با واژه‌های مرتبط توجه داشت. مرزبندی هر واژه و تعیین معنی آن واژه تنها زمانی میسر است که واژه‌های مرتبط با آن واژه نیز مرزبندی شوند. وی برای توضیح این نظرش از کنار هم قرارگرفتن موزاییک‌ها نمونه می‌آورد و بر این باور است که جوهر دانش انسان، یعنی همانا محتواهای شناختی‌اش از زبان به مجموعه‌ای حوزه‌های کوچک تر و کنار هم قرار گرفته تقسیم می‌شود، درست شبیه به زمینی مفروش از موزاییک‌هایی که کنار هم قرار گرفته‌اند. (گیررتس، ۱۳۹۳: ۱۳۵)

روابط معنایی از مهم‌ترین مباحث نظریه معناشناسی ساختارگراست، که دارای انواعی است و ما در این پژوهش با توجه به مقصودمان به موضوعاتی از قبیل: هم معنایی، شمول معنایی و هم‌نشینی و جانشینی معنایی می‌پردازیم.

1 . Terrier

ابتدا باید به این نکته توجه داشت که هیچ دو واژه‌ای را نمی‌توان یافت که در تمامی جملات زبان، بتوانند به جای یکدیگر به کار روند و تغییری در معنی آن زنجیره پدید نیاورند (صفوی، ۱۳۹۲: ۱۰۶). و اینکه گاهی «موازنه‌ی ساختمان دستوری» یا «ترادف عبارات» که از صنایع بلاغی است، وجود یک رابطه‌ی معنایی در میان دو یا چند واژه را مکشوف می‌سازد (ایزوتسو، ۱۳۶۰: ۴۹)؛ به عبارت دیگر، این امکان وجود دارد که واژه‌ای برحسب بافت، جانشین واژه‌ی دیگری شود و در چنین شرایطی «هم‌معنی» با آن تلقی گردد. در این بخش و در مجال این مقاله به بررسی شش مورد از اهم واژگان هم‌معنی که به صورت اسمی و فعلی بیشترین هم‌معنایی را با واژه‌ی نفاق دارند و به بسامد کاربرد آنها در نهج البلاغه می‌پردازیم:

۶-۱-۱ الحيلة

در «الفروق فی اللغة» آمده است: "إِنَّمَا سُمِّيَتْ الْحَيْلَةُ مَكْرًا لِأَنَّهَا قِيلَتْ عَلَىٰ خِلَافِ الرُّشْدِ" (عسکری، ۱۴۰۰ق: ۲۵۵). حيله مکر نامیده شده، از آن رو که بر خلاف مسیر هدایت رفته است. وجه مشترک حيله و نفاق کاربرد نیرنگ است که می‌تواند در زمره‌ی مترادف‌ها هم واقع شوند؛ با این توضیح که در دایره‌ی تطبیق جزئیات معنا در بحث ترادف، چنان نیست که دو واژه خیلی به هم نزدیک باشند یا عین هم باشند. در واژه‌ی حيله مفاهیم متعددی وجود دارد از جمله معنای تدبیر و چاره‌اندیشی؛ اما چون حيله در مفهوم منفی نیرنگ با نفاق تطابق دارد از این جهت می‌تواند مترادف محسوب شود؛ زیرا منافق نیز می‌خواهد در مسیر نیرنگ و فریب دیگران، به مقصود خود دست یابد. در نهج البلاغه "حيلة" در ۱۱ مورد به کار رفته که از این موارد برخی برحسب سیاق و بافت معنی نفاق را دارد. از جمله در خطبه‌ی ۱۲۱ که مفهوم دورویی و نفاق در حيله مشخص است. آنجا که به خوارج می‌فرماید: "أَلَمْ تَقُولُوا عِنْدَ رَفْعِهِمُ الْمَصَاحِفَ حَيْلَةً وَ غِيْلَةً، وَ مَكْرًا". یعنی آیا زمانی که از باب حيله و فریبکاری و مکر و خدعه قرآن‌ها را بر نیزه کردند فریاد برنیاوردید؟ در اینجا حيله می‌تواند هم‌معنی نفاق باشد.

۶-۱-۲ المخادعة

راغب اصفهانی در تعریف "مخادعه" و "خداع" می‌نویسد: "واداشتن دیگری به کاری جز آن‌چه در نظر داشته و آشکار کردن کاری با فریب و نیرنگ، خلاف آن‌چه پوشیده بوده است" (راغب



اصفهانی، ۱۳۷۴ش: ۵۸۶/۱). ابن دریل نیز در این باره می‌گوید: "خَدَعْتُ الرَّجُلَ أَخَدَعُهُ خَدْعًا، إِذَا أَظْهَرْتَ لَهُ خِلَافَ مَا تُخْفِي" یعنی: خلاف آنچه را که پوشیده داشتی آشکار کنی و "كُلُّ شَيْءٍ كَتَمْتَهُ فَقَدْ خَدَعْتَهُ، وَ الْاسْمُ الْخَدِيعَةُ وَ الْخَدَعُ" (ابن دریل، ۱۹۸۸م: ۵۷۹/۱). در "الإفصاح" نیز همین تعاریف ذکر شده و "مُخَادَعَةٌ" را "أَظْهَرَ لَهُ خِلَافَ مَا يُخْفِيهِ" یعنی آشکار کردن خلاف آنچه را که مخفی کرده و "أَزَادَ بِهِ الْمَكْرُوهَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ" تعریف کرده است (حسین یوسف، ۱۴۱۰ق: ۱۷۸/۱).

با توجه به این تعاریف، می‌توان گفت که واژه‌ی "خدع" و مشتقات آن که ۱۳ بار در نهج البلاغه به کار رفته، از بارزترین واژگانی است که می‌تواند هم‌معنی "نفاق" باشد. به‌ویژه "خداع" که در نامه‌ی امام علیه السلام به مالک آمده است:

- «وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَ ذِمَّتَهُ أَمْنًا أَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ وَ حَرِيْمًا يَسْكُنُونَ إِلَى مَنَعَتِهِ وَ يَسْتَفِيضُونَ إِلَى جِوَارِهِ فَلَا إِدْعَالَ وَ لَا مَدَاسَةَ وَ لَا خِدَاعَ فِيهِ وَ لَا تَعْتَدُ عَقْدًا تُجَوِّزُ فِيهِ الْعِلَّ (نامه ۵۳)

ترجمه: «خداوند عهد و پیمانی که با نام او شکل می‌گیرد با رحمت خود مایه آسایش بندگان، و پناهگاه امنی برای پناه آوردگان قرار داده است، تا همگان به حریم امن آن روی بیاورند. پس فساد، خیانت، فریب، در عهد و پیمان راه ندارد. مبدا قراردادی را امضاء کنی که در آن برای دغل‌کاری و فریب راه‌هایی وجود دارد». ملاحظه می‌شود که خداع در اینجا می‌تواند هم معنی نفاق باشد که همان فریبکاری است.

اضافه می‌نماید که در نامه ۶۴ خدعه نیز به کار رفته است. عمل منافق، فریب است یعنی مخاطب خود را با آنچه غیرواقع و نادرست است؛ می‌فریبد و خلاف موضوع درست را ارائه می‌دهد. شخص مخدع نیز عینا همین عمل و معنا را دارد و منافق و مخدع در این امر با هم اشتراک معنایی دارند و از ترادف معنایی برخوردارند.

فَادْخُلْ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ ثُمَّ حَاكِمِ الْقَوْمَ إِلَيَّ أَحْمِلْكَ وَإِيَّاهُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَمَا تِلْكَ الَّتِي تُرِيدُ فَإِنَّهَا خُدَعَةُ الصَّبِيِّ عَنِ اللَّبَنِ فِي أَوَّلِ الْفِصَالِ وَ السَّلَامُ لِأَهْلِهِ. (بخش پایانی نامه ۶۴)

«ابتدا چون دیگر مسلمانان با من بیعت کن، سپس درباره آنان از من داوری بطلب، که شما و مسلمانان را به پذیرفتن دستورات قرآن وادارم، اما آنچه را که تو می‌خواهی، چنان است که به هنگام گرفتن کودک از شیر، او را بفریبند، سلام بر آنان که سزاوار سلامند».

این واژه در نهج البلاغه سه مرتبه به کار رفته است که پس از بررسی معنی آن در معاجم، نمونه‌هایی از کاربرد آن در نهج البلاغه را بررسی می‌کنیم.

احمد بن فارس در تعریف مداهنه می‌گوید: «اظهار خلاف آنچه در باطن است.» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۲ / ۳۰۹) و ابن منظور نیز همان معنی را در تعریف آورده و ترکیب ذهن الرجل را زمانی که مؤمن عمل نفاق را انجام می‌دهد معنی کرده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۱۳ / ۱۶۳).

طریحی در مجمع البحرین آن را نفاق و ترک راستی و صداقت تعریف می‌کند الإِذْهَانُ: التَّفَاقُ وَ تَرَكَ الْمُنَاصِحَةَ وَ الصِّدْقَ. وَ الْمُدَاهَنَةُ: الْمَسَاهَلَةُ. (طریحی، ۱۳۷۵ش: ۶ / ۲۵۱)

- وَ مِنْهُ لِأَنَّهَا تَبَعَةٌ وَاحِدَةٌ لَا يَتَنَبَّى فِيهَا أَنْتَظِرُ وَ لَا يُسْتَأْتَفُ فِيهَا الْخِيَارُ الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ وَ الْمَرْوِيُّ فِيهَا مُدَاهِنٌ (نامه ۷) ترجمه: «(از همین نامه است) همانا بیعت برای امام يك بار بیش نیست، و تجدید نظر در آن میسر نخواهد بود، و کسی اختیار از سر گرفتن آن را ندارد! آن کس که از این بیعت عمومی سر باز زند، طعنه‌زن، و عیب‌جو خوانده می‌شود، و آن کس که نسبت به آن دو دل باشد منافق است.»

- «..... يَسْتَعْظِمُ مِنْ مَعْصِيَةِ غَيْرِهِ مَا يَسْتَقِيلُ أَكْثَرَ مِنْهُ مِنْ نَفْسِهِ وَ يَسْتَكْثِرُ مِنْ طَاعَتِهِ مَا يَحْقِرُهُ مِنْ طَاعَةِ غَيْرِهِ فَهُوَ عَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ وَ لِنَفْسِهِ مُدَاهِنٌ» (حکمت ۱۵۰) ترجمه: «گناه دیگری را بزرگ می‌شمارد، اما گناهان بزرگ خود را کوچک می‌پندارد، طاعت دیگران را کوچک و طاعت خود را بزرگ می‌داند مردم را سرزنش می‌کند، اما خود را نکوهش نکرده با خود ریاکارانه بر خورد می‌کند.»

فکر و عمل منافق خلاف اخلاص و راستی است و معنای کلمه مداهن را در معجم و متن نهج البلاغه خلاف صداقت و راستی و فرار از آن به تعبیری ریا و خیانت و دورویی آورده شده و مداهن و منافق در فکر و عمل مشترکند و از این رو این واژه‌ها را می‌توان در ترادف معنایی، کنار یکدیگر در نظر گرفت.

۴-۱-۶ الإفک

واژه افک در نهج البلاغه یک مرتبه به کار رفته است که پس از بررسی معنایی آن در معاجم به تحلیل معنای آن از جهت هم‌معنایی با واژه نفاق می‌پردازیم.

احمد بن فارس در تعریف آن اینگونه می‌نویسد: الهمزة و الفاء و الكاف أصل واحد، يدلُّ على قلب الشيء و صرفه عن جهته به معنای دگرگونی یک چیز و روگرداندن از جهت و مسیر آن است و آن را به معنای بهتان و دروغ نیز آورده است. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۱ / ۱۱۹)



فراهِیدی نیز علاوه بر اینکه آن را به معنای دروغ آورده شکل فعلی آن را اینگونه بیان کرده
 أَفَكْتُهُ عَنِ الْأَمْرِ: صرفتۀ عنه بالكذب و الباطل یعنی رد کردن و برگرداندن از او به دروغ و باطل
 (فراهِیدی، ۱۴۰۹ق: ۵ / ۴۱۷).

«وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا يَدُلُّكَ عَلَى مَسَاوِيحِ الدُّنْيَا وَ عُيُوبِهَا إِذْ جَاعَ فِيهَا مَعَ خَاصَّتِهِ
 وَ زُوِيَتْ عَنْهُ زَخَارِفُهَا مَعَ عَظِيمِ زُلْفَتِهِ. فَلَيَنْظُرُ نَاطِرٌ بِعَقْلِهِ أَكْرَمَ اللَّهِ مُحَمَّدًا ﷺ بِذَلِكَ أَمْ
 أَهَانَهُ؟ فَإِنْ قَالَ أَهَانَهُ فَقَدْ كَذَبَ وَ اللَّهُ الْعَظِيمُ بِالْإِفْكِ الْعَظِيمِ، وَإِنْ قَالَ أَكْرَمَهُ فَلْيَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ
 غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ وَ زَوَاهَا عَنْ أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْهُ.» (خطبه ۱۶۰)

ترجمه: «در زندگانی رسول خدا ﷺ برای تو نشانه‌هایی است که تو را به زشتی‌ها و عیب‌های
 دنیا راهنمایی کند، زیرا پیامبر ﷺ با نزدیکان خود گرسنه به سر می‌برد، و با آن که مقام و منزلت
 بزرگی داشت، زینت‌های دنیا از دیده او دور ماند. پس تفکر کننده ای باید با عقل خویش به درستی
 اندیشه کند که: آیا خدا محمد ﷺ را به داشتن این صفات‌ها اکرام فرمود: «یا او را خوار کرد اگر
 بگوید: خوار کرد، دروغ گفته و بهتانی بزرگ زده است، و اگر بگوید: او را اکرام کرد، پس بداند، خدا
 کسی را خوار شمرد که دنیا را برای او گستراند و از نزدیک‌ترین مردم به خودش دور نگهداشت.»
 واژه افک علاوه بر اینکه در معنی دروغ و بهتان که یکی از صفات کلام منافقان است مشترک
 بوده، در این معنا که از چیزی روی گردانی کردن و برگشتن به دروغ است نیز مشترک می‌باشد و
 می‌تواند به عنوان هم‌معنای واژه منافق به کار رود.

۵-۱-۶ المکر

در مفردات راغب آمده: مَكْرٌ یعنی با حيله و نیرنگ کسی را از مقصدش دور کنند و برگردانند که
 دوگونه است: مکر پسندیده که بوسیله آن قصد کار خوبی بشود. در این معنی گفت: وَ اللَّهُ خَيْرُ
 الْأُمَّاكِيرِينَ- (آل عمران / ۵۴). یعنی یهود با خدا مکر کردند و خدا هم در مقابل با آنها مکر کرد، و خدا از
 همه بهتر تواند مکر کرد. و مکر و حيله مذموم و ناپسند که کسی کار زشتی را قصد کند. وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ
 الَّذِينَ كَفَرُوا (الانفال / ۳۰). یعنی و (به یاد آر) وقتی که کافران با تو مکر می‌کردند. آنچه که این واژه را
 از جهت معنا به نفاق نزدیک می‌کند آن است که در مفهوم مذموم فرد قصد ضرر به طرف مقابل خود را
 دارد و این همان نقطه مشترک با نفاق است که منافق در نیت خود قصد آسیب رساندن را دارد.

علی‌علیه‌السلام خطاب به خوارج می‌فرماید: أَلَمْ تَقُولُوا عِنْدَ رَفْعِهِمُ الْمَصَاحِفَ حِيلَةً وَ غِيْلَةً وَ مَكْرًا وَ خَدِيْعَةً إِخْوَانًا وَ أَهْلُ دَعْوَتِنَا اسْتَقَالُونَا وَ اسْتَرَاخُوا.....» (خطبه، ۱۲۲). آنگاه که شامیان در گرمای گرم جنگ، و در لحظه‌های پیروزی ما، با حيله و نیرنگ، و مکر و فریب کاری قرآن‌ها را بر سر نیزه بلند کردند شماها نگفتید که: «شامیان، برادران ما و هم‌آیین ما هستند...؟!»

۶-۱-۶ الکذب

این واژه ۱۶ مورد به صورت‌های مختلف در نهج البلاغه آمده که پربسامدترین واژه از بین مترادفات معنایی واژه نفاق است و پس از بررسی معنایی آن در معجم به ذکر نمونه‌هایی از آن اکتفا می‌شود:

ابن منظور الکذب را تَقْيِضُ الصِّدْقِ یعنی خلاف راستی و درستی تعریف کرده است. (مهنا، ۱۴۱۳ق: ۲ / ۴۵۱) قرشی در قاموس قرآن اینگونه کذب را معنی کرده است: کذب: (بر وزن وزر، و کتف) دروغ گفتن. صحاح و قاموس و أقرب و غیره هر دو وزن را مصدر گفته‌اند ولی استعمال قرآن نشان می‌دهد که کذب (بر وزن وزر) مصدر است مثل (وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ) (غافر / ۲۸) و کذب (بر وزن کتف) اسم مصدر است بمعنی دروغ مثل يَفْتُرُونَ عَلَيَّ الْكُذْبَ (نساء / ۵۰). چون کذب مفعول یفترون است؛ لذا اسم است نه مصدر یعنی بر خدا دروغ می‌بندند. (قرشی، ۱۳۷۱ش: ۹۸ / ۶)

- «عَجَبًا لِابْنِ النَّابِغَةِ يَنْرَعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنْ فِي دُعَابَةٍ وَ أَنِّي امْرُؤٌ تَلْعَابَةٌ أَعَافِسُ وَ أَمَارِسُ لَقَدْ قَالَ بَاطِلًا وَ نَطَقَ آثِمًا أَمَا وَ شَرُّ الْقَوْلِ الْكُذْبُ إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ وَ يَعِدُ فَيُخْلِفُ وَ يُسْأَلُ فَيَبْخُلُ» (خطبه ۸۴) «شگفتا از عمرو عاص پسر نابغه میان مردم شام گفت که من (علی) اهل شوخی و خوشگذرانی بوده، و عمر بیهوده می‌گذرانم حرفی از روی باطل گفت و گناه در میان شامیان انتشار داد، مردم آگاه باشید بدترین گفتار دروغ است. عمرو عاص سخن می‌گوید، پس دروغ می‌بندد، وعده می‌دهد و خلاف آن مرتکب می‌شود، در خواست می‌کند و اصرار می‌ورزد؛ اما اگر چیزی از او بخواهند، بخل می‌ورزد».

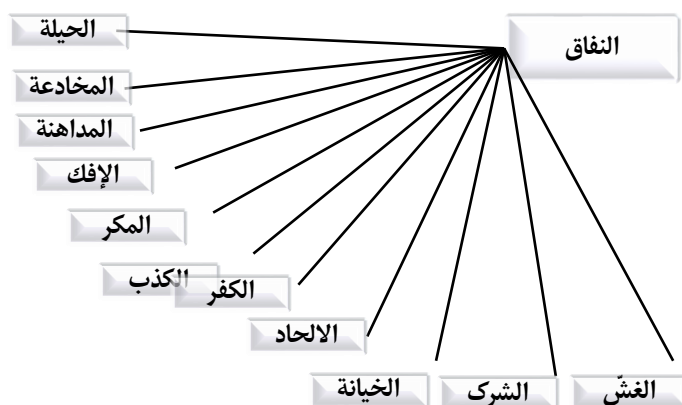
بر اساس بیان ابوالهلال عسگری در الفروق فی اللغة: «الکذب هو الخبر الذي يكون مُخْبِرُه علی خلاف ما هو علیه» (عسگری، ۱۴۰۰ق: ۳۵) یعنی کذب همان خبری است که خبر دهنده بر خلاف آنچه که بر آن اعتقاد دارد و از آن با خبر است گزارش می‌دهد. با این وصف می‌توان گفت که نفاق و کذب از جهت هم‌معنایی می‌توانند در یک مقوله قرار گیرند.

۷-۱-۶ کفر

فراهِیدی در تعریف کفر اینگونه آورده: **الْكُفْرُ**: نقيض الإيمان یعنی ضد و خلاف ایمان و **كُفْرٌ** النفاق: [و هو أن] يؤمن بلسانه و القلب كافرٍ یعنی: با زبان ایمان می‌آورد و در قلب خلاف آن جای دارد و [كُفْرٌ الإِنكار]: و هو كُفْرُ القلب و اللسان یعنی هم زبان و هم قلب آن را نپذیرفته و کافر است به آن (فراهِیدی، ۱۴۰۹ق: ۵ / ۳۵۷).

در خطبه ۱۷۶ چنین فرموده: «فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَ هُوَ الْكُفْرُ وَ النَّفَاقُ وَ الْغِي وَ الضَّلَالُ» «در قرآن درمان بزرگ‌ترین بیماری‌ها یعنی کفر و نفاق و سرکشی و گمراهی است.» همانطور که ملاحظه می‌شود در ایجا کفر و نفاق در یک ردیف قرار گرفته است. «مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنْ اسْتَسْلَمُوا وَ أَسْرُوا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ.» (نامه ۱۶) آنها اسلام را نپذیرفتند، بلکه به ظاهر تسلیم شدند، و کفر خود را پنهان داشتند و آنگاه که یاورانی یافتند آن را آشکار ساختند.» در این صفت که شخص منافق خلاف ایمان را در باطن خود دارد و حجاب و پوششی با عمل و سخن خویش بر آن قرار میدهد با شخص کافر مشترک است و می‌تواند به عنوان مترادف معنای آن را داشته باشد.

- نمودار ۱، واژگان هم معنی نفاق در نهج البلاغه:



۲-۶ نفاق و شمول معنایی

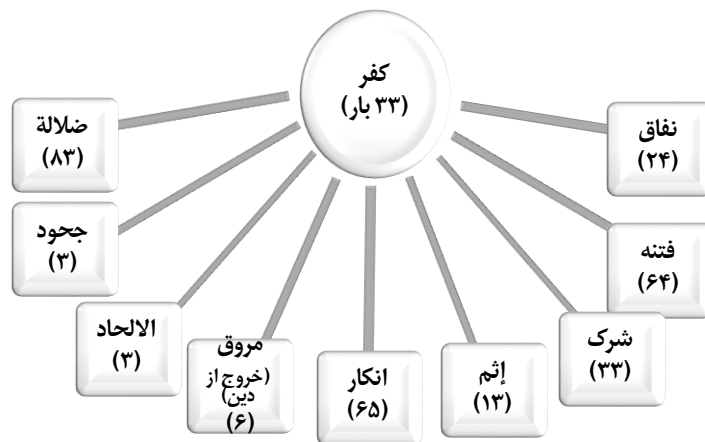
این امکان وجود دارد که مفهومی بتواند یک یا چند مفهوم دیگر را شامل شود. در چنین شرایطی رابطه‌ی شمول معنایی مطرح خواهد شد که رابطه‌ی بین یک مفهوم و مفهوم‌های تحت

شمول آن است. در این مورد می‌توان مفهوم واژه‌ی «گوسفند» را در نظر گرفت که مفهوم واژه‌های «قوچ»، «میش» و «بره» را شامل می‌شود. (صفوی، ۱۳۹۲: ۹۹ و ۱۰۰). حال بحث در این است که آیا کفر زیرمجموعه‌ی معنایی نفاق است یا نفاق زیرمجموعه‌ی معنایی کفر؟

با عنایت به گستردگی معنای کفر، به نظر می‌آید که نفاق زیرمجموعه‌ی کفر باشد و در آیات زیادی از جمله سوره‌ی منافقون به این امر اشاره شده است. البته در آیه‌ی ۱۵۶ سوره‌ی آل عمران به صراحت از واژه‌ی کفر برای این جماعت استفاده شده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُرَىٰ لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) (آل عمران) ای گرویدگان (به دین اسلام)، شما مانند کسانی نباشید که راه کفر (و نفاق) پیمودند و درباره‌ی برادران و خویشان خود که به سفر رفته و یا به جنگ حاضر شدند (و مردند یا به شهادت رسیدند) گفتند: اگر نزد ما می‌ماندند به چنگ مرگ نمی‌افتادند و کشته نمی‌شدند. این آرزوهای باطل را خدا حسرت دل‌های آنان خواهد کرد، و خداست که زنده می‌گرداند و می‌میراند و خدا به هر چه کنید آگاه است.

در برخی از تفاسیر معتبر مثل تفسیر کبیر فخر رازی اشاره شده است که اینها منافقاند (فخر رازی، ۱۴۲۰ق : ۴۰۰/۹). با این وصف نفاق نیز زیر مجموعه کفر قرار می‌گیرد. در نمودار زیر علاوه بر نفاق تعدادی دیگر از واژگان زیر مجموعه کفر آمده است:

نمودار ۲- نمودارشمول معنایی که در آن نفاق زیر مجموعه کفر است:





۶-۳- همنشینی معنایی واژه نفاق در نهج البلاغه

نظام همنشینی بیشتر ناظر به پیوند ترکیبی عناصری است که در یک محور افقی قرار دارند. فُرت به تشخیص واژه‌ها از طریق معنی واژه‌های هم‌نشین آن معتقد بود و معنی را می‌توان در چهارچوب بافت موقعیتی و تمامی دیگر چهارچوب‌های تحلیلی جستجو کرد (صفوی، ۱۳۶۶: ۱۶۱). با تجزیه و تحلیل مفاهیم هم‌نشین در یک جمله، بدون نیاز به منابع دیگر به تعریف واژه مورد نظر دست می‌یابیم و این به جهت وجود پیوند معنایی بین واژگان در جمله می‌باشد.

در میان پدیده‌های زبانی دست کم دو نوع رابطه وجود دارد: پیوند همنشینی و پیوند جانشینی. پیوند همنشینی، پیوندی است که میان واژگان مختلف در یک زنجیره گفتاری مشاهده می‌شود. پیوند همنشینی، بیشتر ناظر به پیوند ترکیبی میان عناصر زبانی است. اما در پیوند جانشینی، اجزایی در رابطه با یکدیگر قرار می‌گیرند که لزوماً حضور فیزیکی در یک زنجیره گفتاری ندارند، بلکه در زنجیره‌های حافظه‌ای درک می‌شود و در ورای گفته‌ها و جملات حضور دارند. این اجزا می‌توانند در غیاب یکدیگر جانشین شوند (جوادی، و نیک‌پی، ۱۳۸۹: ۱۷۷-۲۰۳).

پورتسگ برای معرفی این روابط واژگانی بر روی محور همنشینی، از اصطلاح [روابط معنایی بنیادین] بهره می‌گیرد (گیرتس، ۱۳۹۳: ۱۴۳).

برای این که واژگان یا نشانه‌های زبانی بتوانند پیامی را برسانند، باید طبق روال خاصی بر روی یک محور افقی در کنار هم بنشینند. حال اگر واحدهای یک جمله را بررسی کنیم، در می‌یابیم که هر یک از آنها از یک مقوله دستوری و مکمل یکدیگر هستند و چنانچه یکی از واحدهای هم‌نشین تغییر یابد یا حذف شود، در مفهوم پیام نیز تغییر یا خلل ایجاد می‌شود، این محور را محور همنشینی می‌گویند و رابطه‌ی واحدهایی را که بر روی این محور و در کنار هم می‌نشینند، رابطه‌ی همنشینی می‌نامند. (باقری، ۱۳۷۸: ۴۱)

در پژوهش حاضر نیز توجه ما بیشتر بر بافت زبانی و سپس بر بافت موقعیتی معطوف است. مقصود از بافت زبانی، نظم و چینش ظاهری کلمه و موقعیت آن در درون جمله و نیز ارتباط کلمه با کلمات مجاور می‌باشد و بافت موقعیتی، به معنی شرایط و موقعیت‌های مربوط به مکان، متکلم و مخاطب است که در اثنای سخن گفتن، لفظ را در بر می‌گیرند و به آن دلالت خاصی می‌دهند؛ بنابراین، ما ابتدا با روابط همنشینی واژگان سروکار داریم. همنشینی واژگان ارتباط تنگاتنگی با بافت زبانی و نیز روابط معنایی دارد.

به عنوان مثال واژگان ایمان و تقوا از جهت همنشینی با یکدیگر همخوانی دارند و از لحاظ بافت زبانی و موقعیت چینش باهم در یک محور قرار می‌گیرند آن‌چنان که در آیه‌ی زیر آمده است:

- (وَ لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) (بقره/۱۰۳) «و محققا

اگر ایمان آورده و پرهیزکار می‌شدند بهره‌ای که از خدا نصیب آنها می‌شد بهتر از هر چیز بود، چنانچه می‌دانستند.»

حال بحث در این است که ما در خصوص واژه‌ی نفاق به دنبال کلماتی هستیم که در بافت زبانی و موقعیت معنایی در یک محور و چینش با یکدیگر همخوانی دارند از این رو به واژه‌های متعددی دست می‌یابیم:

- در خطبه‌ی ۱۷۵ که به فضیلت قرآن و نهی از بدعت مربوط است چند واژه به صورت برجسته همنشین کلمه نفاق دیده می‌شود:

فَأَسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ، وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى الْأَوَائِكُمْ، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِّنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَ النَّفَاقُ وَ الْغِيَّ وَ الضَّلَالُ.

از قرآن برای بیماریهای خود شفا جوئید، و از آن برای پیروزی بر مشکلات یاری خواهید، که شفای از بزرگترین بیماریها که کفر و نفاق و تباهی و ضلالت می‌باشد.

با دقت در عبارت بالا درمی‌یابیم که واژه‌های کفر و غی و ضلال همنشین نفاق آمده‌اند. در بحث شمول معنایی به تفصیل بیان کردیم که کفر معنای گسترده‌ای دارد که نفاق نیز زیر مجموعه آن قرار می‌گیرد؛ از این رو کنار هم آمدن این دو واژه حاکی از آن است که نفاق در باطن خود دارای کفر است، اگر چه آشکار و علنی نشده است. در باره واژه غی، در مفردات راغب چنین آمده: الغي: نادانی و جهالتی که از اعتقاد فاسد حاصل می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴ ش: ۷۳۰/۲). در فرد منافق نیز اعتقاد فاسد وجود دارد که از جهالتش سرچشمه گرفته؛ پس در یک سیاق و بافت غی می‌تواند همنشین مناسبی برای نفاق باشد؛ علاوه بر اینکه کلمه ضلال نیز به مانند آنچه که در عبارات پیشین آمده از دیگر واژه‌های همنشین نفاق است که در کنار هم قرار گرفتن آنها به تثبیت بیشتر معنا در ذهن مخاطب می‌انجامد.

در خطبه ۱۸۵ چنین آمده است: أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَأُحَذِّرُكُمْ أَهْلَ النَّفَاقِ، فَإِنَّهُمْ الضَّالُّونَ الْمَضِلُّونَ، وَ التَّرَائُونَ الْمُنْرِئُونَ. يَتَلَوْنَ الْوَأَانَ، وَ يَفْتَنُونَ أَفْتِنَانًا، وَ يَعْمِدُونَكُمْ بِكُلِّ عِمَادٍ، وَ يَرْصُدُونَكُمْ بِكُلِّ مَرْصَادٍ.



بندگان خدا شما را به تقوی و ترس از خدا سفارش می‌نمایم، و از (مکر و فریب) مردم دورو (که در ظاهر مسلمان و در باطن کافر هستند) برحذر می‌دارم (مبادا فریفته‌گفتار و کردارشان شده از آنها پیروی نمایید) زیرا آنها گمراه و گمراه‌کننده می‌باشند (خودشان به راه ضلالت و گمراهی رفته و دیگران را از راه راست باز داشته با خود یار می‌سازند) و (از دین خدا) لغزیده و لغزاننده اند (خطا کار بوده دیگران را به اشتباه می‌اندازند) (خود را به رنگ‌های گوناگون و حالات مختلفه درآورند) (هر زمان و در هر مجلسی در گفتار و کردار با اغراض فاسده و اندیشه‌های نادرست به رنگی درآیند تا مردم ساده لوح را بفریبند) و شما را به هر وسیله‌ای در نظر گرفته و در هر کمینگاهی به کمین نشسته‌اند.

۶-۳-۱ بررسی واژگان همنشین

-اولین واژه الضالون می‌باشد که اسم فاعل (جمع) ثلاثی مجرد بوده اصل آن الضالال: عدول و انحراف از راه مستقیم، نقطه مقابلش هدایت است (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴ ش: ۴۶۰/۲) و در این متن به معنی گمراهان و در کنار آن المضلون آمده که اسم فاعل در باب افعال است و به شکل جمع آمده به معنای گمراه‌کنندگان. در مفهوم دینی و قرآنی واژه‌های نفاق و ضلالت در شمول معنایی، زیر مجموعه کفر قرار می‌گیرند؛ لذا از جهت معنایی ارتباط بسیار نزدیکی باهم دارند. آنکه منافق است در باطن خود کفر دارد و از مسیر الهی خارج شده؛ از اینجهت در یک مقوله و سیاق ضال و مضل با منافق همنشین شده و کامل‌کننده معنای آن هستند. در آیات قرآنی هم این همنشینی وجود دارد آنجا که می‌فرماید:

(فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتَرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ سَبِيلًا) (نساء/۸۸) چرا شما درباره منافقین دو فرقه شدید؟ با آنکه خدا آنها را به کیفر اعمال زشتشان (به حکم کفار) بازگرداند، آیا شما می‌خواهید کسی را که خدا گمراه کرده هدایت کنید؟ در حالی که هر که را خدا گمراه کرد (یعنی هدایت خدا را نپذیرفت) هرگز تو بر هدایت او راهی نخواهی یافت. هم‌چنانکه ملاحظه می‌شود منافقین و یضلل در یک عبارت همنشین هم آمده‌اند.

-الزالون المزلون اصل این واژه زلل می‌باشد به معنای لغزیدن. زَلَّتْ رِجْلُ تَرَلٍ: (گامی و قدمی لغزید) (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴ ش: ۱۵۰/۲) که البته معنای عینی و ظاهری در آن قوت بیشتری دارد بر خلاف واژه ضلالت که به مفهوم باطنی توجه دارد و از همین مقوله حتی در قرآن کریم برای

گمراهی نیز استفاده شده است. آنجا که می‌فرماید: (فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ) (بقره/۲۰۹) پس اگر باز به راه خطا رفتید با وجود آنکه ادله روشن از جانب خدا برای شما آمد. پس ملاحظه می‌شود که در حالت ثلاثی مجرد به معنای لغزیدن و گمراه شدن به کار رفته و در ثلاثی مزید نیز به مفهوم اسم فاعل باب افعال آمده که معنای لغزاننده و گمراه کننده را دارد و چون منافق نیز موجب لغزیدن دیگران و منحرف شدنشان می‌شود؛ لذا بنا به همخوانی و تطابق کاربردی در یک محور به صورت هم‌نشین کلمه منافق به کار رفته است.

- يتلؤون . تَلَوْنُ. در رنگ شدن چیزی بغیر از رنگ اصلی آن است گفته می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴ ش : ۱۷۵/۴). چنان‌که ملاحظه می‌شود رنگ به رنگ شدن از ویژگی‌های منافقان است. این کلمه ۴ بار در نهج البلاغه به کار رفته است. در خطبه شقشقیه کاربرد این کلمه، اشاره صریح به تغییر حال و در پیش گرفتن نفاق از جانب برخی از مسلمان‌هاست: فَمَنْعِيَ النَّاسُ لَعْمُ اللَّهِ بِخَبْطٍ وَ شِمَاسٍ وَ تَلَوْنٍ وَ اعْتِرَاضٍ به خدا قسم امت در زمان او دچار اشتباه و ناآرامی و تلون مزاج و انحراف از راه خدا شدند. در خطبه ۱۷۵ نیز آن حضرت به وضوح تأکید می‌کند که در احکام الهی دچار دگرگونی و انحراف نشوید: اِيَّاكُمْ وَ التَّلَوْنَ فِي دِينِ اللَّهِ. در خطبه مورد نظر ما یعنی ۱۸۵، این واژه دو بار به کار رفته و چون طبیعت و باطن منافق با تلون آمیخته است؛ لذا کاربرد این واژه در یک عبارت بر محور هم‌نشینی از همخوانی آن با کلمه نفاق حکایت دارد.

- يفتنون (افتناناً) در کتاب المحکم و المحيط الاعظم آمده است که افتنَ: أخذ في فنون من القول. یعنی از انواع هنرهای سخنوری استفاده کرد (ابن سیده، ۱۴۲۱ ق: ۴۶۲/۱۰). در کتاب شمس العلوم نیز به همین مفهوم تأکید شده است: [الافتنان]: افتن الرجل في حديثه: إذا جاء بأفانين الكلام یعنی او از انواع سخن در گفتار خود بهره‌جست (حمیری، ۱۴۲۰: ۵۰۷۵/۸). یکی از ویژگی‌های منافقین استفاده از ابزار سخنوری است تا به مقصود خود در به انحراف کشیدن آحاد جامعه دست یابند، که در افتنان این مفهوم دیده می‌شود؛ لذا از جهت معنا نیز نوعی تطابق در هم‌نشینی يفتنون افتناناً با کلمه نفاق وجود دارد.

در همین خطبه واژه‌هایی را ملاحظه می‌کنیم که چه به صورت ترکیبی و چه به صورت مفرد در متن و بافت قرار گرفته‌اند و همخوانی بسیار زیادی با مفهوم نفاق دارند از قبیل:

مُفَنطُوا الرِّجَاءَ (قطع کنندگان امید مردم)

مُؤَكِّدُوا الْبَلَاءَ (افزایش دهندگان رنج و زحمت مردم)

يَتَرَقَّبُونَ الْجَزَاءَ (چشم داشت پاداش دارند)

أَلْحَقُوا (در خصوص خواست خود اصرار دارند) - أَلْحَفَ فِي الْمَسْئَلَةِ نسبت به درخواست شدت

به خرج داد (زمخسری، ۱۳۶۸ ش: ۱۹۷).

يُشَبِّهُونَ (کار را می‌پوشانند. شباهت ایجاد می‌کنند.)

يُمَوِّهُونَ (امری را به ظاهر می‌آرایند و می‌پوشانند.)

شیطان و حزب الشیطان

در میان کلمات ذکر شده به نظر می‌آید که شیطان و حزب الشیطان بیشترین همخوانی را با

کلمه نفاق دارند و همنشین‌هایی هستند که بالاترین تطابق را با نفاق پیدا کرده‌اند.

در خطبه ۲۰۱ نیز که به احادیث دروغ و اخبار ضد و نقیض اختصاص دارد کلمات متعددی

همنشین واژه‌های منافق و منافقین آمده است از جمله: الضلالة، متصنع، کاذب، یکذب، الزور،

البهتان و الدعاة الى النار.

آنجا که می‌فرماید: وَقَدْ أَخْبَرَكَ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَكَ، وَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ بِهِ لَكَ.

ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ فَتَقَرَّبُوا إِلَى أَيْمَةِ الضَّلَالَةِ وَالدَّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَالْبُهْتَانِ.

و خداوند تو را در قرآن از منافقین خبر داده، و آنان را چنانکه باید معرفی نموده. اینان پس از

پیامبر ﷺ ماندند، و با دروغ و بهتان به پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به آتش تقرب جستند.

در سوره حج آیه ۳۰ قول الزور به کار رفته که به معنی سخن دوغین و انحرافی و باطل است. در کتاب

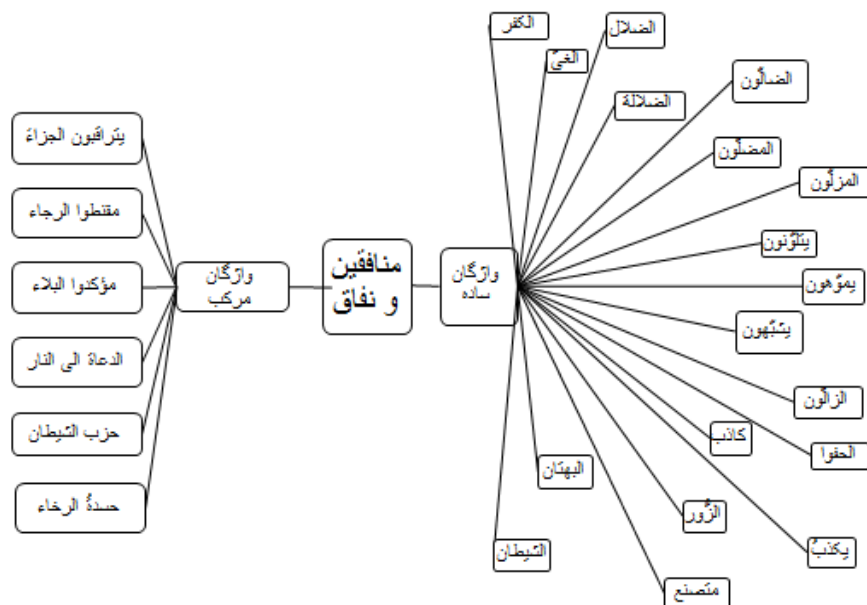
مفردات آمده: الزور - کج روی و عدول از حق، لغتی است در واژه زور و دروغ را هم زور گفته‌اند که از

جهت حقیقت و اصلیش منحرف شده است. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴ ش: ۱۶۳/۲).

با این وصف می‌توان در نموداری واژگان همنشین کلمه نفاق را در خطبه ۱۷۵ و ۱۸۵ و ۲۰۱

ارائه داد:

نمودار شماره ۳- همنشین‌های واژه نفاق و منافقین



همان‌طور که مشاهده می‌شود، در بحث همنشینی، نقطه‌ی مرکزی کلمات "منافقین" و "نفاق" است و واژه‌های همنشین نیز از این قرارند: "الکفر"، "الغی"، "الضلال"، "الضلاله"، "الضالون"، "المضلون"، "الزالون"، "المزلون"، "یتلونون"، "یموهون"، "یشبهون"، "الحفوا"، "یتراقبون الجزاء"، "مقتطوا الرجاء"، "مؤکدوا البلاء"، "الدعاة إلى النار"، "متصنع"، "کاذب"، "یکذب"، "الزور"، "الیهتان"، "الشیطان" و "حزب الشيطان".

۷- واژه نفاق و رابطه جانشینی

این رابطه، در اصل رابطه موجود میان واحدهایی به شمار می‌رود که به جای هم انتخاب می‌شوند و در همان سطح، واحد تازه‌ای پدید می‌آورند و رابطه بین اجزایی است که روی یک محور عمودی قرار می‌گیرند و همدیگر را نفی و طرد می‌کنند، این محور، محور جانشینی نام دارد. (بی‌برویش، ۱۳۶۳: ۳۱-۳۱)

رابطه جانشینی، رابطه عناصری است که ممکن است در یک حلقه از زنجیره گفتار، به جای هم قرار گیرند. به بیان دیگر میان الفاظ معنای یک زنجیره کلامی، دو رابطه افقی و عمودی برقرار است. رابطه افقی همان رابطه همنشینی ترکیبی است و رابطه عمودی، رابطه جانشینی -انتخابی- میان لفظ و معنای زنجیره کلامی با لفظ معنایی است که می‌توانند جایگزین آنها شوند (شریفی، ۱۳۹۴: ۱۹۹-۱۹۷)

این روابط در مجموع، ساختاری سطحی را تشکیل می‌دهند که محور افقی آن را محور هم نشینی و محور عمودی آن محور جانشینی به نام دارد. (چندلر^۱، ۲۲۵: ۱۳۸۷)

بحث جانشینی رابطه بسیار نزدیکی با مترادف دارد و می‌دانیم که هم معنایی (ترادف = synonymy) نوعی از روابط معنایی است که در سطح تمامی واحدهای معنایی زبان امکان طرح می‌یابد. مترادف رابطه میان واحدهایی است که اگر جانشین یکدیگر شوند، تغییری در معنی زنجیره‌ی کلام احساس نمی‌شود؛ بر این اساس، کلماتی مثل مدهانه، مکر، کذب، کفر، مخادعه، حيله و غش و مشتقات اسمی آنها طبق موقعیت و بافت کلام می‌تواند جانشین واژه‌ی نفاق و منافق قرار گیرد؛ با این تأکید که اگر کلمات نفاق و منافق در کلام حذف و یکی از این واژه‌ها جای آنها را بگیرد، در کلیت سخن و درک مخاطب از مطلب خللی ایجاد نشود.

برای درک بهتر از این موضوع یادآور می‌شود که در نامه‌ی ۵۳ نهج البلاغه جمله‌ای با این مضمون آمده: "فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَا لِحُجُودِكَ" بی‌شک در صلح، آسایش سپاهیانت فراهم می‌گردد. می‌دانیم که "سَلْمٌ" مترادف صلح است؛ از این رو اگر ما به جای کلمه‌ی "الصُّلْحِ" از "السَّلْمِ" استفاده کنیم، خللی در مفهوم سخن پیش نمی‌آید؛ کما اینکه واژه‌ی "السَّلْمِ" به معنای صلح و آشتی در دو جا از نهج البلاغه به کار رفته است که ما به یک نمونه اشاره می‌کنیم: در نامه‌ی ۶۵ امیرالمؤمنین خطاب به معاویه چنین می‌فرماید: "وَقَدْ أَتَانِي كِتَابٌ مِنْكَ ذُو أَفَانِينَ مِنَ الْقَوْلِ، ضَعَفَتْ قُوَاهَا عَنِ السَّلْمِ" یعنی از طرف تو نامه‌ای به من رسید با سخنانی بی‌تناسب، که از آشتی و صلح نشانه‌ای ندارد.

در خصوص کلمه‌ی مدهانه و مشتقات آن در نهج البلاغه باید گفت که تنها در حکمت ۱۴۲ واژه‌ی "مُدَاهِنٌ لِنَفْسِهِ" آمده است: "فَهُوَ عَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ وَ لِنَفْسِهِ مُدَاهِنٌ". در ترجمه‌ی مرحوم شهیدی چنین آمده: "پس او بر مردم طعنه زند و با خود کار به ریا و خیانت کند". ریا و خیانت از ویژگی‌های خاص منافق است. به این مفهوم که با خود از در دورویی برخورد می‌کند. به نظر می‌آید اگر به جای "مُدَاهِنٌ" واژه‌ی "يُنَافِقُ" یا "مُنَافِقٌ" قرار گیرد، در کلیت معنی نقصانی ایجاد نمی‌شود.

-درباره‌ی جانشینی واژه‌ی "مکر" باید گفت که این کلمه دو بار در حکمت‌های ۹۰ و ۱۲۰ به کار رفته است. حکمت ۹۰ مربوط به فقیه کامل است که می‌فرماید: "الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يَمْتَنِّطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَ لَمْ يُؤْيِسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ، وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ" (فقیه کامل کسی است

1. Chandler

که مردم را از آمرزش خدا مأیوس و از مهربانی او نومید نکند، و از عذاب ناگهانی خدا ایمن نسازد). با عنایت به تنوع معنایی "مکر" از قبیل: فریب، حيله، خدعه، تزویر، ریا، دورویی، بدسگالی (لغت‌نامه‌ی دهخدا، مدخل میم)، در اینجا جانشینی "مکر" با "نفاق" صحیح نیست. افزون بر این، در ترجمه‌های دشتی، رحیمی‌نیا، مکارم شیرازی، شهیدی و انصاریان، "مکر" در این روایت به معنی "عذاب ناگهانی خدا" ترجمه شده است که به نظر می‌آید با واژه‌ی "نفاق" جهت جانشینی چندان همخوانی ندارد.

اما در حکمت ۱۲۰ بحث متفاوت است. در بخشی از این حکمت که مربوط به بنی‌عبد‌الشمس (بنی‌امیه) می‌باشد، حضرت می‌فرماید: "هُم أَكْثَرُ وَ أَمْكُرُ وَ أَنْكَرُ، وَ نَحْنُ أَفْصَحُ وَ أَنْصَحُ وَ أَصْبَحُ" (آنها شمارشان بیشتر، اما فریب‌کارتر و زشت‌روی‌ترند، و ما گویاتر و خیرخواه‌تر و خوش‌روی‌تریم). در اینجا اگر به جای کلمه‌ی "أَمْكُرُ"، "أَشَدُّ نِفَاقًا" جانشین شود، در کلیت معنا و بافت کلام تغییری ایجاد نمی‌شود.

نتیجه‌ای که می‌توان گرفت آن است که واژگانی که در ترادف به یکدیگر همخوانی و قرابت داشته باشند؛ چنان نیست که در هر موقعیتی بتوان برای آنها جانشینی اعمال کرد؛ بلکه این بافت و سیاق معناست که به ما اجازه می‌دهد تا بتوانیم یک واژه را در موقعیت عمودی جانشین واژه‌ای دیگر کنیم.

-واژه کذب همخوانی زیادی با نفاق دارد و ۴۷ بار به اشکال مختلف در نهج البلاغه به کار رفته است از جمله: کذب، یکذب، یکذبون، أكذب، الكذب، كذاب و مکذبین؛ ولی نکته حائز اهمیت در خصوص جانشینی کذب برای نفاق در یک محور عمودی باید گفت که بر اساس تحول معنایی، این واژه مفاهیم متعددی را شامل می‌شود که در بحث ترادف از آن سخن گفته شد. به نظر می‌رسد اصلی‌ترین معنا همان دورویی است. اگر ما دورویی را نقطه مرکزی مفهوم نفاق بدانیم، مفاهیم دیگری در گرداگرد این واژه پیدا می‌کنیم از جمله: مکر، مداهنه، کفر، إحداد، خیانه، شرک، غش، مخادعه و حيله، که تزویر و ریا و دوزبانی را بر اساس لغت‌نامه‌ی دهخدا مدخل نفاق می‌توانیم بدان اضافه کنیم. نکته اینجاست که اگر ما واژه کذب را جانشین نفاق بدانیم، حتما باید بافت و سیاق و تطابق معنایی این دو واژه را مد نظر قرار دهیم و بدینیم که جابجایی این دو واژه در اصل معنا آشفستگی و نقصانی را ایجاد نمی‌کند. به عبارت دیگر کذبی می‌تواند جانشین واژه نفاق باشد که در اصل معنا دو رویی در آن قابل درک باشد. در آیه اول سوره منافقین آمده است: (إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ) (منافقون/۱) چون

منافقان نزد تو آیند، می‌گویند: گواهی می‌دهیم که تو بی‌تردید فرستاده‌خدايي. و خدا می‌داند که تو بی‌تردید فرستاده‌اویی، و خدا گواهی می‌دهد که یقیناً منافقان دروغ‌گویند.

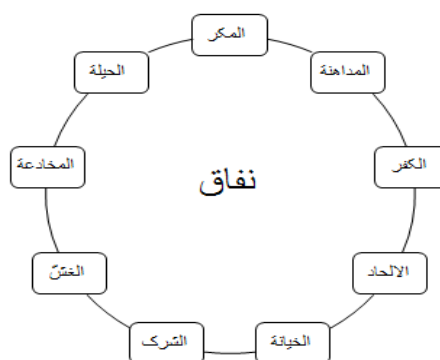
این آیه نشان می‌دهد که یکی از ویژگی‌های منافقین دروغ‌گویی است که ما در شرح معنا نیز به آن تصریح کردیم. باید افزود در متن نهج البلاغه از میان ۴۷ موردی که برای کذب وجود دارد تنها برخی از آنها می‌تواند بر محور عمودی جانشین نفاق باشد که به یک نمونه از آن می‌پردازیم:

در یکی از خطبه‌های آن حضرت علیه‌السلام چنین آمده است: **فَعِنْدَ ذَلِكَ أَخَذَ الْبَاطِلُ مَاخِذَهُ وَرَكِبَ الْجَهْلَ مَرَائِبَهُ، وَعَظَمَتِ الطَّغْيَةَ وَقَلَّتِ الدَّاعِيَةَ، وَصَالَ الذَّهْرُ صِيَالِ السَّبْعِ الْعُقُورِ وَهَدَرَ فَيْقُ الْبَاطِلِ بَعْدَ كُظُومٍ، وَتَوَاحَى النَّاسُ عَلَى الْفُجُورِ وَتَهَاجَرُوا عَلَى الدِّينِ وَتَحَابُّوا عَلَى الْكُذِبِ...** (خطبه ۱۰۸)

یعنی: پس در آن هنگام که امویان بر شما تسلط یابند، باطل بر جای خود استوار شود، و جهل و نادانی بر مرکب‌ها سوار، و طاغوت زمان عظمت یافته، و دعوت کنندگان به حق اندک و بی‌مشتري خواهند شد. روزگار چونان درنده خطرناکی حمله ور شده، و باطل پس از مدت‌ها سکوت، نعره می‌کشد، مردم در شکستن قوانین خدا دست در دست هم می‌گذارند، و در جدا شدن از دین متحد می‌گردند، و در دروغ‌پردازی با هم دوست یکدیگرند.

چنان‌که ملاحظه می‌شود کلیت معنا و فضای حاکم بر جامعه بر اساس بیان علی علیه‌السلام رنگ و بوی حکومت اموی دارد؛ لذا اگر ما به جای کذب، النفاق را لحاظ کنیم در معنا تغییری ایجاد نمی‌شود و صحیح است؛ چرا که از اصل مفهوم دو رویی و نفاق برداشت می‌شود.

نمودار ۴- واژگان جانشین نفاق



نتیجه‌گیری

مطالعه‌ی تطبیقی حوزه‌ی معنایی واژه‌ی "نفاق" نشان می‌دهد که این واژه از یک مفهوم ساده و عمدتاً مادی در دوره‌ی جاهلیت به مفهومی چندوجهی و سرشار از بار معنایی اخلاقی و دینی در دوران اسلام ارتقا یافته است. این دگرگونی معنایی، حاصل تعامل پویای زبان با دگرگونی‌های عمیق فرهنگی و اجتماعی ناشی از ظهور اسلام و نیز تلاش هدفمند برای مقابله‌ی زبانی و مفهومی با پدیده‌ی نفاق در جامعه‌ی نوپای اسلامی است. مستندات مشروح مطرح‌شده در متن مقاله، حاکی از آن است که امام علی علیه السلام، با بهره‌گیری از تسلط کم‌نظیر خود بر ظرافت‌های زبان عربی و ابزارهای قدرتمند بیان، مفهوم پیچیده و چندلایه‌ی "نفاق" را با دقتی خارق‌العاده در نهج‌البلاغه دقیقاً تبیین نموده و با به‌کارگیری هنرمندانه‌ی تکنیک‌های زبانی همچون ترادف، شمول معنایی، همنشینی و جانشینی، موفق به ایجاد تصویری شفاف، رسا و تأثیرگذار از منافق و ویژگی‌های رفتاری و گفتاری او در ذهن مخاطب شده‌اند. به عبارت دیگر، امام علی علیه السلام با هوشیاری تمام و با انتخاب دقیق واژگان و ایجاد پیوندهای معنایی هدفمند بین آنها، نه تنها ابعاد گسترده و پیچیده‌ی مفهوم "نفاق" را به نحوی کارآمد به مخاطب منتقل می‌کنند، بلکه او را به تفکر و تأمل عمیق درباره‌ی ریشه‌ها، پیامدها و راه‌های مقابله با این پدیده‌ی شوم اجتماعی فرامی‌خوانند. استفاده‌ی هدفمند از واژگان همنشین و جانشین در کنار واژه‌ی "نفاق"، ضمن ایجاد انسجام و غنای معنایی در متن، بر ابعاد و زیرلایه‌های مفهومی مختلف "نفاق" نیز تأکید می‌ورزد.

در مطالعه‌ی در زمانی، این واژه از جهت شمول معنایی زیرمجموعه‌ی کفر قرار می‌گیرد. تنوع کلمات هم‌معنی نفاق، مانند: الحیله، المخادعه، المداهنه، الافک و المکر، حاکی از تسلط گوینده برای تبیین و تثبیت مفهوم اصلی در ذهن مخاطب است. همچنین، شمار زیاد واژگان همنشین نفاق به‌ویژه در خطبه‌ی ۱۸۵ مانند: الکفر، الغی، الضلاله، الزالون، المزلون، الکذب و البهتان، حکایت از آن دارد که امیرمؤمنان علیه السلام با تبحری خاص در راستای تفهیم و تثبیت معنای موردنظر با واژگان هم‌تراز و همانند به اصل متن، انسجام و تعالی بخشیده است. در بحث جانشین معنایی، کلماتی مانند: المکر، الکفر، المداهنه، الحیله و الغش، الشرك و الخیانه می‌توانند در محوری عمودی جانشین واژه‌ی نفاق شوند. البته تنها واژه‌هایی می‌توانند در این جانشینی واقع شوند که در معنای

باطنی خود، مفهوم دورویی و دورنگی را تداعی کنند. بدین ترتیب، مشخص می‌گردد که حضرت امیرالمؤمنین^{علیه السلام} با به‌کار بستن فنون عالی بلاغی در بالاترین سطح ممکن، مخاطب را قدم‌به‌قدم با مصادیق فردی و اجتماعی "نفاق" آشنا ساخته و خطرات جبران‌ناپذیر ناشی از رشد و گسترش آن را در جامعه به نحوی ملموس به تصویر می‌کشند.

منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه، ۱۳۷۹ ش، ترجمه: محمد دشتی، قم: انتشارات مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین علیه السلام.

۱. ابن دُرید، محمد بن حسن، ۱۹۸۸ م، *جمهره اللغة*، جلد سوم، بیروت: دارالعلم للملایین.
۲. ابن سیده، علی بن اسماعیل، ۱۴۲۱ ق، *المحکم و المحيط الأعظم*. چاپ اول، جلد دهم، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳. ابن فارس، أحمد، ۱۴۰۴ ق، *معجم مقاییس اللغة*، جلد اول و دوم، قم: مکتب الإعلام الإسلامی.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، *لسان العرب*، جلد ده و سیزده، چاپ سوم، بیروت: دارصادر.
۵. ابن میمون، محمد بن مبارک و طریفی، محمد نبیل، ۱۹۹۹ م، *متهی الطلب من أشعار العرب*، جلد نهم، بیروت: دار صادر.
۶. أزهری، محمد بن احمد، ۱۴۲۱ ق، *تهذیب اللغة*، جلد اول و نهم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۷. الأعلم الشنتمری، ابوالحجاج یوسف بن سلیمان، ۲۰۰۱ م، *أشعار الشعراء الستة الجاهلیین*، جلد اول، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۸. ایزوتسو، توشیهیکو، ۱۳۶۰ ش، *ساختمان معنایی مفاهیم اخلاقی-دینی در قرآن* (ترجمه: فریدون بدره‌ای)، تهران: انتشارات قلم.
۹. باقری، مهری، ۱۳۷۸ ش، *مقدمات زبان شناسی*، چاپ دوم، تهران: نشر قطره.
۱۰. بی‌برویش، مانفرد، ۱۳۷۴ ش، *زبان شناسی جدید* (ترجمه محمدرضا باطنی)، تهران: انتشارات آگاه.
۱۱. جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۳۷۶ ق، *الصحاح*، تاج اللغة و صحاح العربیه، جلد چهارم، بیروت: دارالعلم للملایین.
۱۲. چندلر، دانیل، ۱۳۸۷ ش، *مبانی نشانه شناسی* (ترجمه: مهدی پارسا)، چاپ دوم، تهران: نشر سوره مهر.
۱۳. حسین یوسف، موسی، ۱۴۱۰ ق، *الإفصاح*، چاپ چهارم، جلد اول، قم: مکتب الإعلام الإسلامی.
۱۴. حمیری، نشوان بن سعید، ۱۴۲۰ ق، *شمس العلوم*، جلد هشتم، دمشق: دارالفکر.
۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۳۷۴ ش، *مفردات الفاظ قرآن* (ترجمه غلامرضا خسروی حسینی)، چاپ دوم، جلد اول، تهران: مرتضوی.
۱۶. زبیدی، مرتضی، ۱۴۱۴ ق، *تاج العروس*، جلد سیزده، بیروت: دارالفکر.



۱۷. زمخشری، محمود بن عمر، ۱۳۸۶ ش، *مقدمة الأدب*. چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران.
۱۸. زهیر بن ابی سلمی، ۱۴۰۸ ق، *دیوان زهیر بن ابی سلمی*، شرح علی حسن فاعور، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۱۹. سیوطی، جلال الدین، ۱۳۲۵ ق، *المزهر فی علوم اللغة و انواعها*، جلد اول، قاهرة: المكتبة الازهریة، مطبعة السعادة.
۲۰. شریفی، علی، ۱۳۹۴ ش، *معناشناسی قرآن در اندیشه شرق شناسان با تأکید بر ایزوتسو*. چاپ اول، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
۲۱. صاحب بن عباد، اسماعیل، ۱۴۱۴ ق، *المحیط فی اللغة*، جلد پنجم، بیروت: علم الکتب.
۲۲. صفوی، کورش، ۱۳۹۲ ش، *درآمدی بر معناشناسی*، چاپ پنجم، تهران: انتشارات سوره مهر.
۲۳. صفوی، کورش، ۱۳۶۶ ش، *نگاهی تازه به معناشناسی*، تهران: نشر مرکز.
۲۴. طریحی، فخرالدین بن محمد، ۱۳۷۵ ش، *مجمع البحرين*، چاپ سوم، جلد ششم، تهران: مرتضوی.
۲۵. عسکری، ابوالهلال، ۱۴۰۰ ق، *الفروق فی اللغة*، بیروت: دارالآفاق الجديدة.
۲۶. فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، *مفاتیح الغیب*. چاپ سوم، جلد نهم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۷. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ ق، *کتاب العین*، چاپ سوم، جلد پنجم، قم: نشر هجرت.
۲۸. گیرتس، دیرک، ۱۳۹۳ ش، *نظریه‌های معناشناسی واژگانی*، ترجمه کورش صفوی، تهران: انتشارات علمی.
۲۹. مهنا، عبدالله علی، ۱۴۱۳ ق، *لسان اللسان*، جلد دوم، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۳۰. النادری، محمد أسعد، ۱۴۳۰ ق، *فقه اللغة مناهله و مسائله*، بیروت و صیدا: المكتبة العصریة.

مقالات

- جوادی، محمد اسلم؛ نیک پی، امیر، ۱۳۸۹ ش، ایده و مفهوم ساختارگرایی با بررسی آراء سوسور و لوی استروس، *معرفت فرهنگی اجتماعی* (۳)، ۱: ۲۰۳-۱۷۷.